دعوت به کنشگری آگاهانه

در جهانی که سرعت، سطحی‌نگری و سلطه روایت‌های غالب، مجالی برای اندیشه‌ورزی باقی نگذاشته است، گفت‌وگو با متفکران، ضرورتی است برای بازآفرینی عقلانیت نقاد و اخلاق رهایی‌بخش. این گفت‌وگو با پروفسور هنری ژیرو، متفکری برجسته در عرصه آموزش، در پی آن است که صدایی متفاوت از درون سنت نظری انتقادی به گوش برسد؛ صدایی که نه‌تنها نقد می‌کند، بلکه افق می‌گشاید. ویژگی این گفت‌وگو، صراحت در پرسش، جدیت در پیگیری مفاهیم و تمرکز بر نسبت میان آموزش، قدرت، فرهنگ و مقاومت است. سؤالات نه برای تأیید، که برای تعمیق بحث طراحی شده‌اند. بهانه این گفت‌وگو، کتاب ژیرو با عنوان «پداگوژی مقاومت» بود؛ اما فراتر از آن، دغدغه‌ای مشترک برای بازاندیشی آموزش در جهان بحران‌زده امروز، زمینه این مواجهه فکری شد. این گفت‌وگو کوششی است برای پیوند میان نظریه و عمل، میان امید و نقد و میان آموزش و رهایی. در دوران تاریک سلطه نئولیبرالیسم، گفت‌وگو با متفکرانی چون ژیرو، نه صرفاً کار روزنامه‌نگارانه، بلکه نوعی تعهد معرفتی و فرهنگی است؛ کوششی برای روشن نگاه داشتن چراغ آگاهی در عصر بی‌خردی‌های برنامه‌ریزی‌شده. گفت‌وگو، در این معنا، نه ثبت نظر، که دعوت به کنشگری آگاهانه است.

گفت‌وگوی اختصاصی قدس با پروفسور هنری ژیرو، استاد ممتاز مطالعات فرهنگی دانشگاه مک‌مستر کانادا درباره «آموزش‌شناسی مقاومت» و نکاتی در امروز و آینده انسان

آموزش یا اهلی می‌کند یا آزاد؛ میانه‌ای درکار نیست!

محمدجواد استادی در جهانی که سلطه نئولیبرالی، نابرابری ساختاری، نژادپرستی نهادی و بی‌اخلاقی بازار به نظام جهانی بدل شده‌اند، آموزش دیگر عرصه‌ای بی‌طرف نیست. آیا آموزش همچنان می‌تواند فضایی برای رهایی، آگاهی، تخیل و کنش دموکراتیک باقی بماند؟ آیا معلمی، هنوز می‌تواند حرفه‌ای اخلاقی و مقاومتی باشد؟ این‌ها پرسش‌هایی است که پروفسور هنری آ. ژیرو، نظریه‌پرداز برجسته آمریکایی-کانادایی، در کتاب اخیر خود «پداگوژی مقاومت» طرح کرده و با زبانی تند، شفاف و فلسفی به آن‌ها پاسخ داده است. هنری آ. ژیرو (Henry A. Giroux) استاد ممتاز رشته مطالعات فرهنگی در دانشگاه مک‌مستر کاناداست. او از بنیان‌گذاران پداگوژی انتقادی در جهان معاصر به شمار می‌رود و آثارش در پیوند میان آموزش، سیاست، ایدئولوژی، فرهنگ و عدالت اجتماعی شهرت دارد. ژیرو بیش از ۷۰ کتاب و صدها مقاله نوشته است که به زبان‌های گوناگون ترجمه شده‌اند. کتاب «پداگوژی مقاومت» یکی از تازه‌ترین آثار اوست که توجه بسیاری از متفکران و فعالان آموزش را در سراسر جهان به خود جلب کرده است. در این مصاحبه اختصاصی که در ادامه می‌خوانید، هنری ژیرو مفاهیم کلیدی آثار خود را با زبانی روشن و پرشور توضیح می‌دهد. از «جهل ساختگی» و «سوژه نئولیبرال» گرفته تا «نقش آموزش در مقاومت» و «کارکردهای فرهنگ عامه» در بازتولید سلطه. او هم منتقد نهادهای رسمی آموزشی است و هم مدافع آرمان آموزش به‌مثابه عرصه‌ای برای ساخت آینده‌ای رهایی‌بخش.

■ **در کتابتان «جهل ساختگی» را ابزاری برای سلطه معرفی کرده‌اید. چگونه آن را از جهل طبیعی یا تصادفی متمایز می‌کنید و چرا این تمایز برای سیاست‌گذاری آموزشی اهمیت دارد؟**

جهل ساختگی صرفاً غیبت دانش نیست، بلکه نوعی خشونت است. این نوع جهل از محدودیت‌های طبیعی معرفت برنمی‌خیزد، بلکه حاصل پروژه‌ای سیاسی و عامدانه است. از طریق دستگاه‌های فرهنگی، ماشین‌های تخیلی‌زدایی و نظام‌های ایدئولوژیک طراحی می‌شود تا اندیشه انتقادی را خلع سلاح کند، حافظه تاریخی را سرکوب نماید و پیوند میان دانش و عاملیت را قطع کند. برخلاف جهل تصادفی که تنها «ندانستن» است، جهل ساختگی انسان را از ظرفیت دانستن، پرسش‌گری و تصور آینده‌ای دیگر محروم می‌کند. این تمایز صرفاً نظری نیست، بلکه هستی‌شناختی است. وقتی سیاست‌گذاری آموزشی به ابزار جهل ساختگی بدل می‌شود، دیگر خدمتگزار یادگیری نیست، بلکه در خدمت سلطه عمل می‌کند؛ اطاعت را پاداش می‌دهد، نه پرسش‌گری را؛ انطباق را ترویج می‌کند، نه وجدان را. این جهل به شکلی از سرکوب بدل می‌شود؛ یک پداگوژی بستن درها، جایی که تفکر انتقادی به برچسب «خرابکاری» و مسئولیت‌پذیری دموکراتیک به قربانی نظم بازار تبدیل می‌شود. هدف آن چیزی جز تولید سوژه نئولیبرال نیست: انسانی منزوی، غیرسیاسی، بی‌احساس و آموزش‌دیده برای سازگاری، نه مقاومت. در این چارچوب، جهل نه نقطه مقابل دانش، بلکه ابزار قدرت برای پاک کردن تاریخ، تخلیه اخلاق و استعمار تخیل است. مقابله با جهل ساختگی، مبارزه‌ای است برای امکان اندیشیدن، برای روح آموزش و برای آینده دموکراسی.

■ **شما نئولیبرالیسم را عامل اصلی «آموزش برای اطاعت» می‌دانید. منتقدان می‌گویند این تمرکز، دیگر منابع فرهنگی، دینی یا تاریخی جهل را نادیده می‌گیرد. پاسخ شما چیست؟**

نئولیبرالیسم صرفاً یک تغییر در سیاست‌گذاری نیست، بلکه رژیمی جهانی از اندیشه و عمل است؛ پداگوژی بی‌رحمانه‌ای از سرکوب که همه ابعاد زندگی را بازسازی کرده است. نئولیبرالیسم آموزش را تابع منطق بازار می‌کند و اخلاق، مسئولیت مدنی و تخیل دموکراتیک را به حاشیه می‌راند. این ایدئولوژی، ستون فقرات سرمایه‌داری جهانی است؛ روایتی کلان که نابرابری را توجیه، فرهنگِ دوررختنی کردن انسان‌ها را عادی و طمع را فضیلت جلوه می‌دهد. در نئولیبرالیسم، فردگرایی به سلاح بدل می‌شود، همبستگی فرو می‌پاشد و مردم سیاست‌زدوده شده و به تماشاگرانی منفعل در جهانی که از آن‌ها فقط اطاعت می‌خواهند بدل می‌شوند. درست است که سنت‌های فرهنگی و دینی می‌توانند ابزار سلطه باشند، اما نئولیبرالیسم آن‌ها را در خود جذب و ابزاری برای تشدید سلطه می‌کند. نئولیبرالیسم منطق مسلط دوران ماست؛ خود را در ساختار آموزش جهانی نهادینه کرده و مدارس و دانشگاه‌ها را به کارخانه‌های اطاعت بدل کرده است. همه گونه‌های دانش را ابزاری کرده و آن‌ها را از معنا تهی می‌کند تا در خدمت سود و قدرت باشند. این یک الگوی جهانی از انطباق و همرنگی را تحمیل کرده که مرزها را درمی‌نوردد، حافظه تاریخی را پاک می‌کند و مخالفت را مجازات. امروز نئولیبرالیسم قدرتمندترین معماری سلطه در جهان است. این نظام فقط حامی اقتدارگرایی نیست؛ بلکه خودش تولیدکننده آن است. تا زمانی که قدرت آموزشی و تربیتی نئولیبرالیسم در شکل دادن به آگاهی، ارزش‌ها و عاملیت انسان را به چالش نکشیم، گرفتار ماشین سیاست‌زدایی و سلب مالکیت آن خواهیم ماند.

■ **با انتقاد مستمر از نهادهای رسمی آموزشی، آیا خطر دامن زدن به نوعی بدبینی یا یأس نسبت به آموزش عمومی را متوجه نمی‌شوید؟ چگونه موضعی انتقادی اما سازنده را حفظ می‌کنید؟**

انتقاد از نهادهای رسمی آموزشی به معنای وانهادن آن‌ها نیست، بلکه تلاشی است برای احیای نقش و حفظ چشم‌انداز آن به‌عنوان یک خیر عمومی دموکراتیک و قدرتمند. پداگوژی انتقادی، تمرینی برای بدبینی نیست؛ بلکه کنشی مبتنی بر امتناع و امکانی برای گشودن افق‌های جدید است. این رویکرد، جبرگرایی‌ای که می‌گوید مدارس ناچارند به بازار خدمت کنند، نه به جامعه؛ که یادگیری باید در خدمت سنجش‌پذیری قرار گیرد، نه معنا و دانش آموزان مشتری‌اند، نه شهروند را رد می‌کند. در قلب این انتقاد، ناامیدی نیست، بلکه باور راسخ به این است که آموزش می‌تواند -و باید- چیزی فراتر از وضع موجود باشد. سخن گفتن علیه تجاری‌سازی و استانداردسازی آموزش، نه پشت کردن به عرصه عمومی بلکه تلاشی است برای بازپس‌گیری آن. این نقد، اصرار بر این است که مدارس و دانشگاه‌ها نباید صرفاً مکان‌هایی برای تمرین اطاعت باشند، بلکه باید به مکان‌هایی برای مقاومت بدل شوند؛ جاهایی که در آن‌ها جوانان می‌آموزند چگونه انتقادی فکر کنند، به‌صورت اخلاقی عمل کنند، به‌صورت جمعی به یاد آورند و جسورانه رؤیاپردازی کنند. هیچ‌چیز شکست‌طلبانه‌ای در مطالبه این خواسته وجود ندارد که آموزش باید به تخیل دموکراتیک وفادار بماند. برعکس، این مطالبه‌ای آرمان‌گرایانه اما ضروری است. اگر بخواهیم در برابر نهادینه شدن خشونت و جهل مقاومت کنیم، باید بپذیریم که انتقاد نوعی دلسوزی است، مخالفت تعهدی پداگوژیک است و آموزش میدان نبردی برای جهانی عادلانه‌تر و انسانی‌تر است. انتقاد از آموزش در دوران تاریک به معنای دست‌کشیدن از آن نیست؛ بلکه روشن کردن راهی است برای آنکه به چیزی بدل شود که هنوز نشده و می‌تواند بشود. در این معنا، امید نه یک احساس فردی، بلکه یک وظیفه اخلاقی و سیاسی است. مطالبه از آموزش، هیچ نسبتی با شکست‌باوری ندارد.

■ **از «پداگوژی مقاومت» سخن می‌گویید. مقاومت در این زمینه به چه معناست؟ آیا معادل نافرمانی مدنی و کنش‌گری سیاسی است یا معنایی گسترده‌تر دارد؟**

مقاومت فقط اعتراض نیست. شکلی از عاملیت مدنی است که بر حافظه تاریخی، مسئولیت اخلاقی و کنش جمعی بنا شده است. این مفهوم، نافرمانی مدنی و کنش‌گری سیاسی را در بر می‌گیرد، اما محدود به آن‌ها نیست. مقاومت، پداگوژیک است؛ یعنی آموختن چگونه تحت منطق‌های اقتدارگرایانه حکومت‌پذیر نباشیم و آینده‌هایی مبتنی بر عدالت و کرامت را تصور کنیم. مقاومت، هم فردی است و هم جمعی؛ هم شامل تفکر انتقادی می‌شود و هم اقدام جمعی در برابر انواع سلطه که در عرصه‌های گوناگون ظاهر می‌شوند. این مقاومت، نه‌تنها مبارزه با سلطه اقتصادی را در بر می‌گیرد، بلکه تلاشی است برای پرورش آگاهی انتقادی؛ آگاهی‌ای که ارزش‌ها و روابط اجتماعی ضدسرمایه‌دارانه و ضداستبدادی را در خود بپرورد و گسترش دهد.

■ **آیا اصول پداگوژی مقاومت در ساختارهای نهادی امروز قابلیت تحقق دارند یا صرفاً ایده‌آل‌گرایانه باقی می‌مانند؟**

پداگوژی مقاومت با محدودیت‌های نهادی مواجه است، بله؛ اما صرفاً یک آرمان انتزاعی نیست. این رویکرد هم‌اکنون در کلاس‌های درسی انتقادی، در جنبش‌های اجتماعی و از طریق فعالیت‌های فرهنگی مستقل در حال اجرا و تحقق است. نهادها ساختارهای یکپارچه و تغییرناپذیر نیستند، بلکه میدان‌های مقاومت‌اند. پداگوژی مقاومت در همین فضاهای متناقض، درون نهادها، فعال است و می‌تواند فضاهایی برای دگرگونی بیافریند. پداگوژی مقاومت نه‌تنها یک ایده آرمانی نیست، بلکه نیرویی زنده و جاری در سراسر جهان است؛ آموزگارانی آن را به کار می‌گیرند که علیه اشکال مختلف سرکوب آموزشی مبارزه می‌کنند. این امر را می‌توان در جنبش‌های اجتماعی گوناگونی مشاهده کرد که با نژادپرستی نظام‌مند، بی‌عدالتی زیست‌محیطی و سانسور کتاب‌ها و ایده‌های انتقادی مبارزه می‌کنند.

■ **منتقدان گاه میان زبان رادیکال شما و پیشنهادهای عملی، شکافی می‌بینند. چه سازوکارهایی برای ترجمه نظریه انتقادی به عمل پداگوژیک مدنظر دارید؟**

انتقاد بدون عمل، پوچ است؛ و عمل بدون انتقاد، کور. من همواره بر ضرورت ترجمه نظریه به عمل همچنین سازوکارهایی که پداگوژی انتقادی را به یک عمل زیسته بدل می‌کند تأکید داشته‌ام: از طراحی برنامه درسی گرفته تا پیوند میان معلمان، فعالان اجتماعی، تولید رسانه‌های مستقل و ائتلاف‌های فراملی. پداگوژی انتقادی باید با زندگی مردم پیوند بخورد. ما نیازمند زبان نقد و زبان امیدیم و این مسئولیت روشنفکر عمومی است. من معتقدم باید نقش روشنفکر عمومی را جدی گرفت؛ روشنفکری که زبانی برای نقد و امید فراهم می‌کند، با جنبش‌های اجتماعی همکاری می‌کند و چارچوب‌های نظری و زبانی ارائه می‌دهد که به نیازهای مردم پاسخ دهد؛ زبانی که مردم بتوانند تجربه‌های خود را در آن بازشناسند، ریشه‌های ستم را بازاندیشی کنند و راه‌های مقابله با آن را بیابند. من نسبت به کسانی که به دنبال دستورالعمل‌های فوری برای عمل هستند، اما درک نمی‌کنند که آموزش خود، بخشی اساسی از سیاست است و خلق نمادهای اقناع، پیش‌شرط کنش سیاسی است، محتاطم. همان‌طور که پیر بوردیو اشاره می‌کند، آنچه در اینجا در خطر است، این است که بدانیم مهم‌ترین شکل‌های سلطه فقط اقتصادی نیستند؛ بلکه سلطه‌های فکری و آموزشی را نیز در بر می‌گیرند. بسیاری از نیروهای چپ، اهمیت ابعاد آموزشی و پداگوژیک مبارزه را دست‌کم می‌گیرند و به همین دلیل، ابزارهای لازم برای مبارزه در این عرصه را ندارند.

■ **شما از رسانه‌های جمعی به خاطر بازتولید نادانی انتقاد می‌کنید؛ اما در عصر رسانه‌های اجتماعی، آیا همچنان منصفانه است که مخاطبان را به‌عنوان مصرف‌کنندگان منفعل تصویر کنیم؟ آیا نشانه‌هایی از عاملیت انتقادی دیده نمی‌شود؟**

من هرگز ادعا نکرده‌ام که مخاطبان مصرف‌کنندگان منفعل‌اند. بحث من این است که مخاطبان اغلب در درون ماشین‌های شرکتیِ تخیل‌زدایی قرار دارند؛ سازوکارهایی که امکان اندیشیدن انتقادی و سیستماتیک را برایشان دشوار می‌سازد. این به معنای انفعال مطلق مخاطبان نیست؛ بلکه به این معناست که آن‌ها درگیر نظام ایدئولوژیکی از سلطه هستند که اغلب به‌صورت محدود و سطحی با آن مواجه می‌شوند. همچنین باید به بحران سواد رسانه‌ای، آگاهی مدنی و ناتوانی در پیوند دادن مشکلات شخصی به ساختارهای اجتماعی بزرگ‌تر توجه کنیم. این بحران واقعی است و نمی‌توان با ادعای ساده‌انگارانه‌ای که می‌گوید ظهور سازوکارهای فرهنگی مسلط -که نشانه ادغام قدرت، فرهنگ و زندگی روزمره است- قابل چشم‌پوشی است، چون گویا مردم دیگر فریب‌خورده‌های منفعل نیستند، از آن عبور کرد. برعکس، این موضوع سؤالات جدی‌تری را درباره چگونگی شکل‌گیری عاملیت در دل نظام‌های سلطه پیش می‌کشد. در این زمینه، رسانه‌های اجتماعی یک تیغ دولبه هستند: آن‌ها ابزارهایی برای عاملیت انتقادی فراهم می‌کنند، اما همین ابزارها در میدانی عمل می‌کنند که به‌طور فزاینده‌ای تحت سلطه نظارت، اطلاعات نادرست و دستکاری‌های الگوریتمی است. بنابراین، اینکه بپذیریم مخاطبان دیگر صرفاً منفعل نیستند، منصفانه است؛ اما عاملیت انتقادی آن‌ها امری تضمین‌شده نیست. به همین دلیل، سواد رسانه‌ای انتقادی یک ضرورت است.

■ **با وجود افزایش آگاهی نسبت به بی‌عدالتی‌های نظام‌مند، فرهنگ عامه هنوز اغلب به بازتولید نظم مسلط کمک می‌کند. آیا ما با نوعی «آگاهی منفعل» روبه‌رو هستیم؟**

خودِ این پرسش، بازتاب همان مسئله‌ای است که قصد نام‌گذاری‌اش را دارد. این پرسش، پیچیدگی را تخت می‌کند، از مسئولیت‌پذیری طفره می‌رود و خطر عادی‌سازی چیزی را در بر دارد که باید غیرقابل تحمل باشد. تصور اینکه صرفِ افزایش «آگاهی» از بی‌عدالتی می‌تواند نظم مسلط را به چالش بکشد، نوعی اشتباه گرفتن مرئی شدن با دگرگونی است. ما تنها با آگاهی منفعل مواجه نیستیم؛ بلکه با آگاهی‌ای روبه‌رو هستیم که به‌طور فعال توسط ماشین فرهنگ نئولیبرال شکل داده می‌شود، مدیریت می‌شود و مورد دستکاری قرار می‌گیرد. فرهنگ عامه در شکل مسلطش بی‌طرف نیست؛ این فرهنگ، به‌مثابه یک «ماشین تخیل‌زدایی» عمل می‌کند: سیاست را از حافظه تهی می‌سازد، زبان را از معنا خالی می‌کند و مخالفت را بی‌اثر می‌نماید. فرهنگ عامه فقط بازتاب‌دهنده نظم موجود نیست؛ بلکه آن را بازتولید می‌کند، زیباسازی‌اش می‌کند و به‌عنوان سرگرمی دوباره به ما می‌فروشد. حتی وقتی بی‌عدالتی را به نمایش می‌گذارد، معمولاً آن را به «تماشا» بدل می‌کند؛ چیزی برای مصرف، نه برای مواجهه و مقابله. در این روند، رنج به امری زیباشناختی تبدیل می‌شود، تاریخ تهی می‌گردد و مقاومت کالایی می‌شود. آگاهی منفعل، تصادفی نیست؛ بلکه ساخته و پرداخته می‌شود. این آگاهی زمانی شکل می‌گیرد که مردم طوری تربیت می‌شوند که ببینند بدون آنکه بفهمند، احساس کنند بدون آنکه اقدام کنند و همدلی را با درگیری فعال اشتباه بگیرند. این وضعیت، بی‌تفاوتی نیست؛ بلکه نتیجه فرهنگی است که مردم را به سازگاری با ستم عادت می‌دهد، رنج ساختاری را شخصی می‌سازد و این باور را القا می‌کند که «بدیل ممکن نیست». مقاومت در برابر این وضعیت، مستلزم آن است که فرهنگ عامه را به‌عنوان میدان نبرد بشناسیم. باید آن را به چالش بکشیم، بازتصور کنیم و به مکانی برای حافظه انتقادی، پداگوژی رهایی‌بخش و امکان‌های نو بدل سازیم. هر چیز کمتر از این، تسلیم‌شدن در برابر سیستمی است که از کرخت‌کردن مردم و واداشتنشان به سکوت تغذیه می‌کند.

■ **فناوری‌هایی مثل هوش مصنوعی چه نقشی در بازتولید یا مقاومت در برابر جهل ساختگی دارند؟**

فناوری‌هایی نظیر هوش مصنوعی، ابزارند. می‌توانند به تقویت جهل ساختگی کمک کنند اما درعین‌حال، می‌توان از آن‌ها برای آموزش عمومی، تولید دانش رهایی‌بخش و تقویت سواد انتقادی استفاده کرد. مسئله فقط فنی نیست، بلکه سیاسی و پداگوژیک است.

■ **شما دانشگاه‌ها را فضاهای مقاومت می‌دانید، اما بسیاری از آن‌ها در سیطره منطق مدیریتی و شرکتی فرو رفته‌اند. با وجود این محدودیت‌ها، چقدر چشم‌انداز شما واقع‌بینانه است؟**

دانشگاه‌ها امروز در محاصره‌اند از سوی منطق‌های مدیریتی، سیاست‌های ریاضتی و کنترل‌های شرکتی. با این حال، همچنان حوزه‌های عمومی حیاتی باقی مانده‌اند. درواقع، در ایالات متحده، دانشگاه‌ها به‌گونه‌ای زیر فشار قرار گرفته‌اند که در تاریخ معاصر تقریباً بی‌سابقه است. نوع این محاصره -توسط پلیس، مدیران و اپس‌گرا، میلیاردرهای راست‌گرا و دولت‌ها- نشان می‌دهد دانشگاه‌ها تا چه اندازه برای راست خطرناک هستند. افزون بر این، اعتراضات دانشجویان در سراسر جهان به‌روشنی نشان می‌دهد که دانشگاه‌ها تا چه اندازه به‌عنوان عرصه‌های مقاومت اهمیت دارند. دانشگاه‌ها فضاهایی متناقض‌اند. پداگوژی مقاومت در دل این تناقضات و در برابر آن‌ها کار می‌کند. نکته کلیدی، مبارزه برای بازپس‌گیری دانشگاه به‌عنوان مکانی برای تولید دانش انتقادی است، نه صرفاً محلی برای آموزش فن‌سالارانه و مهارت‌محور.

■ **آیا یک «معلم انتقادی» می‌تواند در نظام‌هایی که وسواس معیار، رتبه‌بندی و انضباط ایدئولوژیک دارند، ظهور کند؟**

البته که می‌تواند و دقیقاً به خاطر وجود همین نظام‌های سرکوبگر است که معلمان انتقادی هر روزه ظهور می‌کنند؛ از طریق اعتصاب‌ها، اعتراض‌های دانشجویی، ائتلاف‌های استادان با جنبش‌های اجتماعی گسترده‌تر و موارد مشابه. درواقع، معلمان انتقادی وجود دارند و اغلب این کار را با هزینه‌های شخصی سنگین انجام می‌دهند. آن‌ها با فرار از نظام، مقاومت نمی‌کنند؛ بلکه از درون آن، با دانشجویان کار می‌کنند تا کرامت، آگاهی تاریخی و عاملیت انتقادی را تقویت کنند. این معلمان تلاش می‌کنند مسائل شخصی را به مسائل عمومی پیوند بزنند و به دانشجویان یاد بدهند چگونه فکر کنند، نه اینکه چه فکر کنند.

■ **پداگوژی انتقادی چگونه می‌تواند فراتر از فضاهای نخبگانی دانشگاهی گسترش یابد و با طبقات فرودست و به‌حاشیه‌رانده‌شده ارتباط برقرار کند؟**

پداگوژی انتقادی باید در واقعیت‌های زیسته کسانی ریشه داشته باشد که بیشترین آسیب را از ستم نظام‌مند می‌بینند. این رویکرد نمی‌تواند نخبه‌گرا باشد. باید به زبانی سخن بگوید که با زندگی مردم ارتباط برقرار کند و ائتلاف‌هایی بسازد که دانش، مبارزات و سنت‌های جوامع کارگری و گروه‌های نژادی و قومی به‌حاشیه‌رانده‌شده را به رسمیت بشناسد و ارج بگذارد. پائولو فریره این درس را به ما آموخت.

■ **شما بر مفاهیمی مانند امید، اخلاق و عدالت تأکید دارید. منتقدان می‌گویند این مفاهیم در نوشته‌های شما مبهم یا بیش‌ازحد آرمان‌گرایانه‌اند. چگونه معنای عملیاتی آن‌ها را روشن می‌کنید؟**

من اصلاً فکر نمی‌کنم این مفاهیم در کار من مبهم باشند. درواقع، برعکس؛ آن‌ها را به‌طور مشخص بیان کرده‌ام؛ و به نظرم همین مفاهیم برای اقتدارگرایان بسیار خطرناک هستند. امید، خوش‌بینی ساده‌لوحانه نیست؛ بلکه یک کنش تربیتی و سیاسی برای تصور و امکان‌بخشیدن به جهانی متفاوت است. اخلاق، اخلاق‌گرایی انتزاعی نیست؛ بلکه به معنای مسئولیت است؛ مسئولیت در قبال دیگران، در قبال حقیقت و در قبال تاریخ. عدالت هم امر انتزاعی نیست؛ با به رسمیت شناختن رنج و اقدام علیه ساختارهایی آغاز می‌شود که آن رنج را تولید می‌کنند. معانی دقیق‌تر این مفاهیم را می‌توانید در آثار من طی ۴۰ سال گذشته پیدا کنید. این پرسش را نمی‌توان به‌سادگی و سطحی پاسخ داد.

■ **آموزش چگونه می‌تواند میان اخلاق فردی، کنش جمعی و سیاست‌های ساختاری میانجی‌گری کند؟ نقش معلمان در این فرایند چیست؟**

معلمان، روشنفکران عمومی هستند. نقش آن‌ها پرورش نوعی پداگوژی مدنی است که تجربه‌های شخصی را به مبارزات جمعی و نقد نظام‌مند پیوند می‌زند. آموزش، میان تجربه شخصی و ساختار اجتماعی میانجی‌گری می‌کند، چیزی که سی. رایت میلز آن را «تخیل جامعه‌شناختی» می‌نامید.

■ **شما از ایده «آموزش برای رهایی» پائولو فریره الهام می‌گیرید؛ اما در جهانی به‌شدت نابرابر، آیا آموزش واقعاً می‌تواند چرخه بازتولید اجتماعی را بشکند؟**

فریره هرگز آموزش را یک درمان همه‌جانبه یا راه‌حلی معجزه‌آسا نمی‌دانست. آموزش به‌تنهایی نمی‌تواند چرخه‌های سلطه را از بین ببرد؛ اما می‌تواند شرایط لازم را برای پرورش آگاهی انتقادی، همبستگی و کنش جمعی فراهم کند. در جهانی که به‌شدت نابرابر است، آموزش پایان کار نیست، اما می‌تواند نقطه آغاز باشد؛ مکانی برای بیداری و سازماندهی.

■ **آثار شما عمدتاً بر نظریه انتقادی غربی استوار است. چگونه از فروکاستن مقاومت فرهنگی به مبارزه طبقاتی پرهیز می‌کنید؟ آیا جایی برای معرفت‌شناسی‌های متکثر وجود دارد؟**

کار من از نظریه غربی بهره می‌گیرد، اما متعهد به کثرت‌گرایی دیالوژیک است. متفکرانی مانند پائولو فریره، فرانتس فانون، ادوارد سعید، بل هوکس و گلوریا آنزالدوآ برای من در این مسیر محوری هستند. علاوه بر این، کار من منحصراً از نظریه انتقادی غربی تغذیه نمی‌کند. من به‌شدت به نوعی پداگوژی مقاومت توجه دارم که باید استعمارزدایانه، تقاطعی و گشوده به معرفت‌شناسی‌های جنوب جهانی باشد. مبارزه طبقاتی تنها محور مقاومت نیست و من هرگز این گونه استدلال نکرده‌ام.

■ **برخی منتقدان می‌گویند شما بیش‌ازحد بر نقد ایدئولوژیک تمرکز می‌کنید و چشم‌اندازهای ایجابی کافی ارائه نمی‌دهید. پاسخ شما به این اتهام «نقد بدون ساختن» چیست؟**

این استدلال بیشتر متعلق به جریان راست است و کار من را به‌طور جدی بررسی نکرده است. این نقد، ماهیت دیالکتیکی پداگوژی انتقادی را درک نمی‌کند. هر نقد از وضعیت موجود، فضایی برای تخیل آینده می‌گشاید. کار من سرشار از چشم‌اندازهای ایجابی است؛ آموزش دموکراتیک، خیر عمومی، سواد مدنی و همبستگی. مقاومت، ذاتاً کنشی سازنده است.

■ **آیا پداگوژی مقاومت قابل تعمیم جهانی است یا صرفاً محصول تجربه آمریکایی است؟ جایگاه سنت‌های غیرغربی در آن کجاست؟**

پداگوژی مقاومت یک محصول صادراتی از ایالات متحده نیست؛ بلکه گفت‌وگویی جهانی است. اصول آن -آگاهی انتقادی، حافظه تاریخی و عاملیت جمعی- باید براساس تاریخ‌ها، زبان‌ها، زمینه‌ها و جنبش‌های محلی شکل بگیرند. این رویکرد همواره در بستر خود قرار دارد، همواره دیالوگ‌محور است و هرگز تحمیل نمی‌شود.

■ **برای رسیدن به یک آموزش جهانی واقعاً رهایی‌بخش، چه نوع اتحادها و نهادهایی ضروری‌اند؟ باید نهادهای فعلی را اصلاح کرد یا نهادهای تازه ساخت؟**

ما به هر دو نیاز داریم. اصلاح نهادهای موجود و ساختن نهادهای جدید، با هم در تضاد نیستند. آنچه ضروری است، یک جنبش جهانی متشکل از معلمان، کنشگران، هنرمندان و دانشجویانی است که در مبارزه برای آموزش به‌مثابه یک خیر عمومی متحد شوند. همبستگی فراملی در این مسیر حیاتی است.

■ **اگر بخواهید پیام اصلی «پداگوژی مقاومت» را به معلمان مدارس عمومی در جنوب جهانی خلاصه کنید، چه می‌گویید؟**

هیچ دموکراسی پایداری بدون شهروندان، افراد و دانش‌آموزان آگاه ممکن نیست. معلمان در خط مقدم تاریخ قرار دارند. این کار نقشی حیاتی در مبارزه با بهره‌کشی، نژادپرستی، زن‌ستیزی و تخریب سیاره دارد. آموزش شاید مهم‌ترین عرصه مقاومت باشد. مبارزه را ادامه دهید، اما نه به‌تنهایی. با دیگر معلمان، جنبش‌های اجتماعی، اتحادیه‌ها و کارگران متحد شوید تا نیروی جمعی بسازید. در دوران‌های تاریک، تدریس یک کنش رادیکال است. آموزش هرگز خنثی نیست؛ یا به اهلی‌سازی می‌انجامد یا به رهایی. جسور باشید. به دانش‌آموزان بیاموزید که جهان را بخوانند، آینده را تخیل کنند و با شجاعت و شفقت دست به عمل بزنند.

■ info@ostadiofficial.ir